بازگویی و گزارش پاره‌هایی پندآمیز از نثر کهن پارسی (۴)

علی باقریان چنان که پیش از این گفتم، از خدمات سلسله سامانیان (۲۶۱-۳۹۵)، به‌ویژه منصور اول، به زبان فارسی و ارج و قرب این زبان در دوران آن‌ها بسیار می‌شود نوشت. خوشبختانه، جز کتاب‌هایی که پیش‌تر از آن‌ها نوشتم، کتاب‌های فارسی دیگری هم، کامل یا ناقص، از سال‌های فرمانروایی ایشان باقی مانده است که از بین آن‌ها شاید سه کتاب «شاهنامه ابومنصوری» (۳۴۶) و «حدودُ ٱلعالم مِن ٱلمشرقِ إلی ٱلمغرب» (۳۷۲) و «هدایةُ ٱلمُتَعلِّمین فی ٱلطِّب» (نیمه دوم سده چهارم) از بقیه مهم‌تر باشند. از کتاب اول، اثر ارجمند ابومنصور مَعْمَری، بدبختانه، تنها چند برگ مانده است؛ کتاب دوم ــ که متأسفانه نویسنده‌اش را نمی‌شناسیم ــ جغرافیایی است و درنتیجه، علی‌رغم ارزش بسیارش، مناسب معرفی در این یادداشت‌ها نیست. اما کتاب سوم که عنوانش را می‌شود به «راهنمای دانشجویان پزشکی» برگرداند اثر ربیع بن احمد ٱلأخَوینی ٱلبُخاری، شاگردِ شاگردِ محمدبن زکریای رازی (۲۵۱-۳۱۳) است که جلال متینی (رئیس مشهدی دانشگاه فردوسی از ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶) دهه‌ها پیش آن را تصحیح کرده است. این کتاب را که هم‌ارز «أبنیه» است مؤلف، برخلاف رویه غالب، نه برای یا به‌فرموده یک مقام بلندپایه، که به‌خواهش و برای فرزند خودش و بنابراین در کمال روانی و روشنی نوشته است؛ برای همین است که «هدایه» را، حتی تا چند سده پس از آن، به‌عنوان یک متن آموزشی به مبتدیان و تازه‌کارها تدریس می‌کرده‌اند. اخوینی ــ که نه‌تنها یک پزشک حاذق، بلکه همچنین روان‌پزشک و داروساز و سازنده تجهیزات پزشکی هم بوده است ــ در کتاب خودش، براساس اصول علوم تجربی و با دیدی نقادانه، در سه بخش شامل ۲۰۰ باب، به کالبدشناسی و خوراک‌ها و نوشیدنی‌ها و بیماری‌ها و درمان آن‌ها و اموری از این دست پرداخته است. ازجمله آن باب‌ها یکی «فی ٱلرِّیاضه» (= «درباره ورزش») است که نگارنده ذیل آن درباره زمینه‌ها و شیوه‌ها و پیامدهای ورزش‌کردن نوشته است.

●●●

«ریاضت آن گاه بُوَد که مردم خویشتن رنجه کند و چون مانده خواهد گشتن، اندر ساعت، آن رنج به‌جای مانَد؛ فَأمّا، اگر بیش بُوَد از این مقدار یا کم بُوَد، از شمارِ ریاضت نَبُوَد. و این حرکت که وَرا ریاضت خوانند تنها بُوَد، بی یار، چون راه‌رفتن به‌شتاب و دویدن و سنگ برگرفتن و کمان کشیدن و گوی‌زدن و تیرانداختن و طَبطاب، اَعنی پهنه باختن و شمشیرباختن و آنچه بدین مانَد. باز آنچه با یار بُوَد چُون کُستی‌گرفتن و سکندرزدن و کُنده‌جُستن و فارِخ‌خوردن؛ و این آن بُوَد که دو تن پشت با پشت بنهند و بغل‌های دستْ یک به دیگر آرند و چون حمّالْ گاه این مَر آن را بردارد و گاه آن مَر این را برگیرد. همچنین می‌کنند، گاه آن بر پشتِ این بُوَد سِتان و گاه این بر پشتِ آن بُوَد سِتان. و بُوَد که این هر دو تن مَر یکدیگر را کنار گیرند و گاه این مَر آن را از زَمی برگیرد و گاه آن مَر این را، چنان که ترکان کنند. و این بازی‌ها که کودکان کنند، این همه، مُتَقَدّمان نهاده‌اند، تا به‌کار دارند مردمان، تا تن‌های ایشان درست باشد بدین ریاضات. و دخترکان یکی بازی کنند، چنان که دو تن بیایند و دست‌های یکدیگر بگیرند؛ این دستِ راست آن گیرد و آن دستِ راست این و این دستِ چپ آن گیرد و آن دستِ چپ این، هردو برپای ایستاده، و هر یکی از ایشان خویشتن سِتان بکشند و برگردند و به‌زُفان چیزی می‌گویند، تا آن وقت که مانده گردند. و بسیار گونه ریاضت است. ... و این ریاضت بِدان بایسته است تا فضولِ اغذیه از تن بیرون آرد و اندام‌ها را تشنه و گرسنه کند تا به غذا رغبت کنند»

●●●

ریاضت (= ورزش) آن است که آدمی تن خود را سختی دهد و آن گاه که نزدیک است خسته و ناتوان شود، در دم، از آن دست بکشد؛ این سختی‌دادن، اگر کمتر یا بیشتر از این اندازه باشد، [دیگر] ریاضت به‌شمار نمی‌آید. این جنبیدن که به آن ریاضت می‌گویند [دو گونه است]: تکی، همچون پیاده روی تند و دویدن و سنگ‌برداشتن (= وزنه‌برداری) و کمان کشیدن (= کَباده کشیدن) و چوگان بازی کردن و تیراندازی کردن و طَبطاب که همان پهنه بازی کردن (= گونه ای دیگر از چوگان بازی کردن) باشد و شمشیربازی کردن و هرآنچه مانند این‌هاست [و دوتایی]. آن جنبیدنی که دوتایی است کشتی‌گرفتن است و پشت‌پازدن و کُنده‌کشیدن (؟!) و فارِخ‌خوردن؛ و این آن است که دو تن پشت به پشت هم بگذارند و بازوان خود را به هم گره بزنند و مانند بارکش گاهی این آن را بلند کند و گاهی آن این را بکَنَد. چند بار این کار را انجام می‌دهند؛ گاهی آن بر پشت این خوابیده است و گاهی این بر پشت آن خوابیده است. این جور هم می‌شود که این دو تن یکدیگر را در آغوش بگیرند و گاهی این آن را از زمین بکَنَد و گاهی آن این را، جوری که ترک‌ها [بازی] کنند. این بازی‌هایی را که کودکان می‌کنند، همه را، پیشینیان ساخته‌اند، برای اینکه مردمان آن‌ها را انجام دهند، تا با این ریاضت‌ها تنشان بی‌آسیب و گزند باشد. دختران کوچک هم گونه‌ای بازی انجام می‌دهند، به این روش که دو تن بیایند و دست‌های یکدیگر را بگیرند؛ سر پا، این دست راست آن را بگیرد و آن دست راست این را و این دست چپ آن را بگیرد و آن دست چپ این را و هرکدامشان خود را پس بکشد و پیش بدهد و چیزی بر زبان بیاورند، تا زمانی که خسته شوند. گونه‌های بسیاری از ریاضت هست. ... این ریاضت برای آن بایسته است که پس‌مانده خوراک‌ها را از تن بیرون بیاورد و اندام‌ها را تشنه و گرسنه کند تا به خوراک بگرایند.

●●●

«هدایةُ ٱلمُتَعلِّمین فی ٱلطِّب». به اهتمام جلال متینی. مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد. ۱۳۴۴. صص. ۱۷۲-۱۷۴.

زین قند پارسی

علیرضا حیدری | مدرس و پژوهشگر

چندجایگزین فارسی

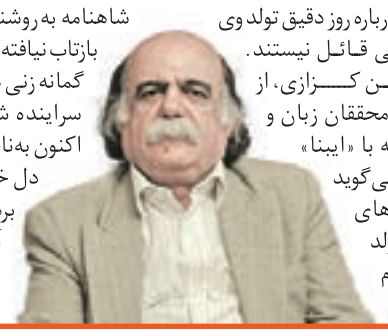
استشهاد گواهی
استعفا کناره‌گیری
استعمال کاربرد
استفاده به‌کارگیری، کاربرد، کاربست
استقامت پایداری
استقرار.....برپایی
استمرار ادامه، پیوستگی
استنباط برداشت
استهزا ریشخند
استیلا.....چیرگی

#زین_قند_پارسی

دل خوش به گمانه زنی ها

دکتر جلال الدین کزازی می گوید درباره تاریخ تولد فردوسی باید به روایت هایی که وجود دارد دل خوش کرد

درباره تولد، زندگی و زمان درگذشت حکیم ابوالقاسم فردوسی اطلاع دقیقی در دست نیست. با این حال ۲۵ اردیبهشت در تقویم، روز بزرگداشت این شاعر حماسه‌سرای ایرانی و سراینده شاهنامه است و روز یکم بهمن ماه در برخی منابع زادروز فردوسی بیان شده است. حکیم ابوالقاسم فردوسی با آفرینش شاهکاری بدیلش، شاهنامه، از سویی حکمت و خرد و بینش و منش ناب ایرانی و اسلامی را زنده کرد و از سوی دیگر به زبان پارسی پایندگی و پویایی بخشید و این هردو داده ایزدی به ملت ایران را با جان و دل از دستبرد یورش زمانه و بیگانه در امان نگاه داشت. از فحوای ابیات شاهنامه روشن شده که حماسه سرای بزرگ ایران، حکیم ابوالقاسم فردوسی اوایل قرن چهارم هجری چشم به جهان گشود و در اواخر قرن چهارم چشم از جهان فروبست و در زادگاه خویش به خاک سپرده شد. هنوز پژوهشگران و فردوسی‌شناسان درباره سال تولد، وفات و آغاز و پایان سرایش شاهنامه به تاریخ مستند و جامع نرسیده‌اند و به‌ویژه درباره روز دقیق تولد وی سندیت تاریخی قائل نیستند. میرجلال‌الدین کزازی، از شاهنامه پژوهان و محققان زبان و ادبیات فارسی که با «ایبنا» گفت‌وگو کرده است می‌گوید هیچ کدام از تاریخ‌های بیان‌شده درباره روز تولد فردوسی از جمله سوم دی یا یکم بهمن بی چندوچون نیست. در شاهنامه به روشنی تاریخ تولد فردوسی بازتاب نیافته است و اگر چنین بود، به گمانه زنی هایی برای تاریخ تولد سراینده شاهنامه نیاز نداشتیم. اکنون به‌ناچار باید به گمانه‌زنی‌ها دل خوش کرد تا زمانی که با برهان‌هایی استوار یکی از آن گمان‌ها را بپذیریم یا همه‌را به کناری بگذاریم.



مظفر سالاری، نویسنده رمان «مرا با خودت ببر»، از ظرفیت‌های ادبیات دینی برای خلق رمان‌های جذاب می‌گوید

تاریخ به روایت رمان



امید حسینی نژاد

نخستین‌بار نام مظفر سالاری را روی جلد کتاب «رؤیای نیمه‌شب» دیدم. ابتدا طرح جذاب کتاب من را شیفته خودش کرد، کتابی با جلد مخملی مشکی که روی آن گوشواره‌ای طلایی حک شده بود. کتاب را خریدم و شروع کردم به مطالعه آن. روایت عاشقانه‌ای در دل تاریخ درون‌مایه این رمان بود. نویسنده قصد داشت با نقل داستانی عاشقانه، ماجرای تشرف ابوراجح حمامی و اسماعیل هرقلی را به تصویر بکشد. نویسنده با زبانی شیرین به دنبال آن بود مفاهیمی تاریخی و دینی را به مخاطبش انتقال دهد. تا امروز این کتاب جذاب به چاپ ۱۰۳ رسیده است و این نشان‌دهنده استقبال مخاطبان از این کتاب بوده است. مظفر سالاری متولد سال ۱۳۴۱ در یزد است؛ شهر بادگیرها، شهری که در شب‌های پرستاره‌اش هر ستاره قصه‌ای می‌شود، قصه‌ای به‌شیرینی شیرینی‌های معروف یزد. او که ترجیحش را نوشتن برای کودکان و نوجوانان می‌داند، از بچگی کار نویسندگی‌اش را از نوشتن انشا برای دوستان و نوشتن خلاصه کتاب‌هایی که می‌خوانده، شروع کرده است. نویسندگانی که با کودک و نوجوان سروکار دارند، قلم ساده‌ای دارند، از این نظر که از پیچیدگی‌های گفتاری پرهیز و سعی می‌کنند مقدمه و مؤخره‌ای درحد فهم کودک یا نوجوان بنویسند. مظفر سالاری هم از این قاعده مستثنا نبوده است. او داستان‌هایش را معمولا حول داستان‌های عاشقانه مذهبی می‌نویسد، برای مثال کتاب «دعبل و زلفا» که سرگذشت شاعری به‌نام دعبل است که زبانی تیز و صریح و حق‌گو دارد. سالاری با بهره‌گیری از سوژه‌های تاریخی و اندیشه‌ای به دنبال آن است تا با زبانی داستانی مفاهیمی اعتقادی را به مخاطب بازگو کند. زبان داستان با جذابیت خاص خودش روش مناسبی برای انتقال مفاهیم اندیشه‌ای به مخاطبان است. مظفر سالاری در کتاب جدیدش به‌سراغ موضوع تاریخی دیگری رفته است. کتاب «مرا با خودت ببر» رمانی پرحادثه است که داستانش در دوران امام جواد(ع) روایت می‌شود. این کتاب قصه مردی جوان به‌نام ابراهیم است که عاشق دختری در دمشق شده است. در دل این داستان ما با برهه‌ای از زندگی یکی از ادبای بزرگ شیعی، ابن‌سکیت اهوازی که از یاران امام جواد(ع) بوده است، آشنا می‌شویم. سالاری توانسته با روایت بخشی از زندگی ابن‌سکیت علاوه بر ادامه سیر داستان خواننده را با این شخصیت بزرگ آشنا کند. سرآخر ابن‌سکیت به دستور متوکل عباسی به جرم علاقه به اهل بیت(ع) به شهادت رسید. به بهانه سالروز درگذشت این ادیب گفت‌وگویی با حجت‌الاسلام‌والمسلمین مظفر سالاری، نویسنده رمان «مرا با خودت ببر»، داشته‌ایم. مشروح این گفت‌وگو را در ادامه بخوانید.

رمان‌های شما در ژانر تاریخی نوشته شده است و سوژه‌هایی که انتخاب می‌کنید مرجع تاریخی مستند دارد. تا چه اندازه در مسیر نوشتن به مستندات تاریخی تکیه می‌کنید؟

وقتی که ما اثری تاریخی و دینی می‌نویسیم تا جایی که امکان دارد از مستندات تاریخی بهره می‌بریم. همان‌طور که در اثری علمی، تخیلی تا جایی که امکان دارد بر اساس داده‌های علمی اثری را به رشته تحریر درمی‌آوریم، اما وقتی قرار است کتابی درباره زندگانی معصومان(ع) بنویسیم حساسیت بالاتر می‌رود و باید پایبندی ما به مستندات تاریخی بیشتر باشد، زیرا بر اساس اصول اعتقادی ما آنچه از معصومان به ما رسیده است برای ما حجت است و نمی‌شود خلاف آن‌ها نوشت و سخن گفت. در کل جهان داستان‌هایی که نوشته می‌شود، سه نوع است؛ یا درباره زمان حال و معاصر است یا گذشته یا آینده است و منحصر به ایران نیست. اما دل مشغولی من فقط تاریخ گذشته نبوده است، بلکه دغدغه من به‌عنوان روحانی‌ای مسلمان، تاریخ دینی بوده است. طبیعی است برای شناخت دین اسلام و مکتب تشیع باید به عصر امامان(ع) رجوع کنیم. چون طلبه‌ای هستم که به داستان علاقه مندم، به گمانم یکی مثل من هرچه بنویسد، دینی است. کسی که یک قدم برای اهل بیت(ع) بردارد، آن‌ها هم کمک می‌کنند. من در همه مدت نوشتن از این کار لذت می‌برم. نوشتن و قلم‌زدن در خون است و عرق ریزی روح، اما لذت خودش را دارد. مدت‌ها پیش کتابی با عنوان «داستان‌های روبه‌رو» نوشتم که درباره زندگی پنج تن آل عباست. در کتاب «دعبل و زلفا» به عصر امام موسی کاظم(ع) و امام رضا(ع) رفتم. در اثر جدیدم نیز به عصر امام جواد(ع) توجه کردم و در آینده به دنبال آن هستم که درباره دوره امام هادی(ع) کار کنم. وقتی قرار است روایتی از اصحاب و یاران معصومان(ع) بنویسیم دست ما برای روایت داستانی بازتر است. ممکن است ما اطلاعات دقیقی از زندگی آن‌ها نداشته باشیم؛ اما می‌توانیم روایت را به‌گونه‌ای پیش ببریم که خلاف شخصیت و زندگی آن‌ها نباشد، اما باید توجه داشت که نوشتن رمان تاریخی و دینی بسیار دشوار است.

یکی از عناصر داستانی برای داستان‌نویسان عنصر تخیل است. باتوجه به ژانر تاریخی که برای خود برگزیدید، عنصر تخیل چه جایگاهی در نوشته‌های شما دارد؟

بله به‌هرحال داستان تاریخی با تاریخ متفاوت است، البته در داستان تاریخی، تاریخ را بستر داستان قرار می‌دهیم؛ اما این گونه نیست که از عنصر تخیل بهره نبریم. به‌ویژه آنجایی که حلقه مفقوده‌ای وجود دارد و اطلاعاتی درباره شخصیت کمتر شناخته شده در تاریخ نداریم، آنجا بهتر می‌توانیم از عنصر تخیل استفاده کنیم و شخصیت پردازی بهتری انجام بدهیم، البته آن جایی که درباره معصومان(ع) روایتی می‌نویسیم یا درباره یاران معروف ایشان، آنجا دیگر نمی‌توانیم از عنصر تخیل بهره ببریم.

شما در آثار قبلی‌تان مثل رؤیای نیمه شب و دعبل و زلفا در حقیقت به برهه‌ای از زندگانی برخی از معصومین(ع) پرداختید، اما در کنار این مسئله به برخی از شخصیت‌های تاریخی دیگر نیز اشاره کردید و بخشی از رمان حول محور آنان روایت می‌شود. علت شما برای پرداختن به شخصیت‌های تاریخی در کنار روایت زندگی معصومان(ع) چیست؟

به نظر من نمی‌شود معصومان را شخصیت اول داستان قرار بدهیم؛ زیرا با رویکرد داستان همسویی ندارد. زیرا لازمه داستان این است که ما از تخیل استفاده و داستان را دراماتیک کنیم و وقایع و اتفاقات را توسعه دهیم، اما شگردی که من در رمان‌های تاریخی استفاده می‌کنم این است که معصومان(ع) را به‌عنوان عنصر اصلی داستان روایت نمی‌کنم و شخصیت‌های دیگری را به‌عنوان عناصر اصلی برمی‌گزینم و داستان را بر مبنای آنان پیش می‌برم. به‌عنوان مثال در رمان «رؤیای نیمه شب» شخصیت‌های اصلی داستان ابوراجح حمامی و هاشم هستند که داستان بر مبنای این دو پیش می‌رود و در ادامه به تشرف ابوراجح خدمت امام عصر(عج) اشاره می‌کنم.

رمان محدودیت دارد و ظرفیتش اندک است و نمی‌تواند در روایت زندگی معصومان(ع)، جذابیت‌های معمولش را برای خوانندگان حفظ کند. محدودیت دیگر به رمان مربوط نیست و آن امانت‌داری و حفظ حریم معصومان(ع) است. کسی حق ندارد قول یا فعلی را بدون سند به ایشان نسبت دهد. در رمان نمی‌توان با دست باز به متن زندگی خصوصی و خانوادگی معصومان(ع) پرداخت، اما صرف‌نظر از این خط قرمز، می‌شود معصومان(ع) را در حاشیه امن رمان قرار داد؛ مانند کاری که من در دو رمان «رؤیای نیمه شب» و «دعبل و زلفا» کرده‌ام.

در رمان «دعبل و زلفا» نیز از همین مسیر سیر داستان پیش می‌رود. این رمان ترکیبی از داستانی عاشقانه و تاریخ اهل‌بیت است که در قالب داستان، مخاطب را با روزگار پرمشقت امام موسی بن جعفر و امام رضا(ع) آشنا می‌کند، درباره قصه عشق شورانگیز دعبل به همسرش زلفا است. دعبل خزاعی شاعر، ادیب و عالم شیعی و مدیحه‌سرا و ذاکر فضائل اهل‌بیت(ع) است.

رمان «مرا با خودت ببر» در حقیقت روایتی از زندگی امام جواد(ع) است. در این میان شما سال‌های آخر زندگی ادیب بزرگ شیعی ابن‌سکیت اهوازی را روایت کردید. بهانه شما برای پرداختن به این شخصیت بزرگ شیعی چه بوده است؟

همان طور که اشاره کردم من معصومان(ع) را در رمان‌های خود به‌عنوان عنصر اصلی قرار نمی‌دهم. در رمان «مرا با خودت ببر» عناصر اصلی داستان ابراهیم و ابن خالد هستند. این دو در تاریخ شخصیت‌های مهمی نیستند؛ اما در واقعه از این دو نام برده شده است. از طرفی نیز به برهه‌ای از زندگی امام جواد(ع) پرداخته شد، اما برای روایت بهتر داستان در کنار این دو از یکی از ادبای بزرگ شیعه به نام «ابن‌سکیت» نیز یاد کردم و روایتی از روزهای آخر زندگی او ارائه کردم. باید بگویم که بهره من از شخصیت ابن‌سکیت در این رمان به‌عنوان یک پیر فرزانه برای یکی از عناصر دیگر داستان یعنی ابن‌خالد بود.

کتاب «مرا با خودت ببر» داستان عاشقانه پرشوری برای شخصی به نام ابراهیم است که در زمان حیات حضرت جوادالائمه(ع) زندگی می‌کرده است و در حقیقت در کنار نقل این عاشقانه، رفتار و منش و کرامات امام جواد(ع) نیز نقل می‌شود. این کتاب در قالب داستان است و مانند دو کتاب «رؤیای نیمه شب» و «دعبل و زلفا» شخصیت‌های اصلی در آن وجود دارد که در حاشیه نقل داستان آن‌ها، به گوشه‌هایی از زندگی امام جواد(ع) مانند کرامات حضرت، مقتضیات زمانه ایشان و درایتی که در زمان خلفای عباسی داشتند، اشاره می‌شود.



از ویژگی‌های اصلی این کتاب‌ها که در قالب ادبیات مذهبی به مخاطب ارائه می‌شود و آن‌ها را جذب می‌کند، ارائه محتویات دینی با زبان داستان است و به شکل خطابه یا مقاله نیست، بلکه سیر داستان گونه‌ای دارد که برای خواننده بسیار دلکش و شیرین است و باعث می‌شود نتواند میل به خواندن کتاب را در خودش سرکوب کند.

به نظر شما با نگاه به زمانه زندگی شخصیتی ادیب همچون ابن‌سکیت، چه ویژگی‌های مهم فردی و اجتماعی برای پرداختن به او در این رمان را داراست؟

ابن‌سکیت یک شخصیت فوق‌العاده در تاریخ شیعه است. ما گزارش منفی از او در تاریخ نداریم. از طرفی او عالم و ادیب بزرگ شیعی بوده و تسلط زیادی بر ادبیات عربی داشته است و همچنین او اصالتا اهل ایران بوده است. نکته مهم در زندگی ابن‌سکیت این است که بدون اینکه حساسیت حکومت عباسی را جلب کند از دانش علمی خود استفاده کرده و دوره‌ای معلم فرزندان متوکل عباسی بوده است، در عین حالی که او شیعه معتقدی بوده است. او معتقد بوده آن‌هایی که در دربار عباسی حضور داشتند آشنایی با شیعه نداشتند و این دشمنی حکومت با اهل بیت(ع) و شیعیان به این دلیل است. علت ورود او به دربار همین بوده است. او سعی داشت که آن فرزندان را با اندیشه‌های شیعی آشنا کند و تا اندازه‌ای هم موفق بوده است. این ویژگی ابن‌سکیت برای من تأمل‌پذیر بود و به همین دلیل خواستم تا به روایت زندگی او بپردازم. ابن‌سکیت ۵۸ سال عمر کرد و سال ۲۴۴ به شهادت رسید. زمانی که برای رمان انتخاب کردم سال ۲۲۰ قمری است. زمانی که هنوز پایتخت از بغداد به سامرا منتقل نشده است. او زمان امام جواد(ع) و امام هادی(ع) را درک کرده است. در حقیقت من سال‌های جوانی او را روایت کرده‌ام. او در آن دوره در بغداد حضور داشت و محافل علمی گوناگونی در این شهر دایر کرده بود.

شنبه‌ها با شاهنامه فردوسی ۲۷



دکتر یوسف بیدا
شاعر و پژوهشگر

ز خاکی که خون سیاوش بخورد
به ابر اندر آمد یکی سبز نرد
نگاریده بر برگ‌ها چهر اوی
همی بوی مشک آمد از مهر اوی
به دی‌مه به‌سان بهاران بدی
پرستشگه سوگواران بدی

یکی از زیباترین و تأثیرگذارترین داستان‌های حماسه ملی ایران که در فرهنگ عامه مانیز بن‌مایه داستان‌ها و روایت‌های زیبا و ماندگار شده، داستان سوگ سیاوش و ماجراهای مربوط به آن است که یکی از شگفت‌ترین آن‌ها را می‌توان ماجرای «روییدن گیاه از خون سیاوش» دانست که فردوسی آن را در سه بیت آورده است: از خاکی که خون سیاوش را فروخورد، درخت سبز بلندی روییدکه سرش به ابرها می‌رسید و روی برگ‌های آن چهره سیاوش نقش بسته بود و بوی خوشی داشت و در چهار فصل سرسبز و محل اجتماع سوگواران سیاوش بود.

در این بیت‌ها «به ابر اندرآمدن» به معنای «بلندی»، «نرد» یعنی «درخت» و «نگاریده» یعنی «نقاشی‌شده» است. «همی بوی مشک آمد از مهر اوی» نیز به‌معنای آن است که از نزدیک بوی خوش معطری داشت. «پرستشگه» نیز در این بیت‌ها یعنی جایی که عده‌ای از مردم در آن جمع می‌شوند و آیین ویژه‌ای اجرا می‌کنند.

بر اساس نوشته‌های پژوهشگران، «روییدن گیاه از خون سیاوش» یکی از بن‌مایه‌های داستان‌های اساطیری ویژه‌ای در ادبیات قدیم است که در آن‌ها گیاه از انسان می‌روید و نمونه آن‌ها در اساطیر ایرانی غیرشاهنامه‌ای و اساطیر دیگر ملت‌های جهان از جمله یونانی و چینی دیده می‌شود. همچنین در دوره‌های مختلف شعر فارسی نیز مضمونی مشابه آن بارها آمده است که گل سرخ از خون عاشقان و شهیدان می‌روید؛ چنان که ارتباط تصویر «لاله» با مفهوم «شهید» از شعر سنتی تا شعر معاصر یکی از پربسامدترین مضامین شاعرانه بوده است. برخی شارحان داستان‌های اساطیری نیز بر آن‌اند که اگر زندگی انسان و امکان ظهور قابلیت‌هایش با مرگ ناگهانی‌اش یا هر حادثه دیگری پایان یابد، ممکن است به‌شکل‌های دیگری از جمله رستن گیاه ادامه یابد.

همچنین باید گفت که آیین سوگ سیاوش رسم دیرینه‌ای در ایران باستان بوده که با نمودهای گوناگون از روزگاران کهن تا زمان ما تداوم داشته است و در برخی مناطق ایران نیز آیین بسیار مشهوری محسوب می‌شود. گویا پیشینه این آیین مربوط به ایرانیان بخارا است که از حدود سه هزار سال پیش در مزار سیاوش به اهدای قربانی و نوحه‌خوانی می‌پرداخته‌اند. همچنین یک سنگ نگاره در شمال شرقی سرزمین‌های باستانی ایران کشف شده که مراسم تشییع جنازه و سوگواری برای یک جوان روی آن نقش بسته است و پژوهشگران این یافته باستانی را نیز تصویری از داستان سوگ سیاوش می‌دانند.